



The University of Tehran Press

A Perspective on the Right to the City Based on the Works of Henry Lefebvre and David Harvey

Ghodratollah Noroozi[✉] | Mahdi Braati Ahmadabadi² 

1. Corresponding Author; Associate Prof., Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: Gh.noroozi@ase.ui.ac.ir
2. MA student in Public Law, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: mahdibarati99@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	The right to the city is one of the fundamental human rights recognized in both domestic and international instruments. However, urbanists have predominantly addressed this concept. This right has the potential to be considered a significant aspect of citizens' rights, as urban life is currently facing crises and humans have lost their connection to the political nature of the city. This paper, while explaining the urban crisis, examines why people are excluded from participating in urban life, how urban spaces are often designed for commercial and administrative purposes, and how such designs deprive citizens of a sense of belonging by disconnecting them from the city's symbols, meanings, and narratives. The right to the city serves as an invitation to overcome this condition. The prerequisites for this transformation involve a return to the city's foundations, which provide citizens with a unified identity. Recent research highlights the importance of symbols and narratives in creating a sense of attachment among city inhabitants. By participating in the city's narrative and redefining the conditions of such participation, humans can move beyond a state of alienation from the city. An essential element in redefining this principle is the urban landscape. In this study, the relationship between the aforementioned urban crisis, the loss of urban space, and the necessity of addressing its importance for the revival of participatory urban life is examined from a legal perspective.
Pages: 2563-2586	
Received: 2023/11/30	
Received in Revised form: 2024/03/27	
Accepted: 2024/09/15	
Published online: 2025/12/22	
Keywords: <i>right to the city, urban landscape, Henri Lefebvre, David Harvey, participation.</i>	
How To Cite	Noroozi, Ghodratollah; Braati Ahmadabadi, Mahdi (2026). A Perspective on the Right to the City Based on the Works of Henry Lefebvre and David Harvey. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 55 (4), 2563-2586. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2024.367121.3421
DOI	10.22059/jplsqt.2024.367121.3421
Publisher	The University of Tehran Press. 



حق بر شهر با نگرشی به آموزه‌های هانری لوفور و دیوید هاروی

قدرت‌الله نوروزی^۱ | مهدی براتی احمدآبادی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

رایانامه: Gh.noroozi@ase.ui.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: mahdibarati99@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی صفحات: ۲۵۸۶-۲۵۶۳ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ کلیدواژه‌ها: حق بر شهر، دیوید هاروی، مشارکت منظر شهری، هانری لوفور.	حق بر شهر یکی از حقوق بنیادین بشر در اسناد داخلی و بین‌المللی است. لکن شهرسازان در این حوزه بیشتر سخن گفته‌اند. این حق ظرفیت آن را دارد تا از موضوعات مهم حقوق شهروندی تلقی شود، زیرا حیات شهری با بحران مواجه است و انسان ارتباط خود با سرشت سیاسی شهر را از دست داده است. این مقاله ضمن تبیین بحران شهر، به چرایی بازماندن مردم از مشارکت در شهر و اینکه چگونه فضای شهری طراحی تجاری-اداری به خود می‌گیرد و فرصت تعلق‌پذیری شهروندان را با اتصال به نمادها، معانی و روایات شهر دریغ می‌کند، می‌پردازد. حق بر شهر دعوتی برای خروج از این وضعیت است. لوازم این خروج بازگشت به بنیاد شهر است. بنیادی که به مردم هویت واحد می‌بخشد. پژوهش‌های اخیر، اهمیت نماد و داستان را جهت خلق حس تعلق‌پذیری مردم به شهرها نمودار می‌سازد. انسان با مشارکت در داستان شهر و بازتعریف شرایط این مشارکت از وضعیت ضدیت با شهر خارج می‌شود. مؤلفه مهم در بازتعریف این قاعده وضعیت منظر شهری است. در این نوشتار، پیوند بحران یادشده شهر و از دست رفتن فضا و لزوم پرداختن به اهمیت آن در احیای زیست مشارکت‌جویانه شهری با نگاه حقوقی بررسی خواهد شد.
استناد	نوروزی، قدرت‌الله؛ براتی احمدآبادی، مهدی (۱۴۰۴). حق بر شهر با نگرشی به آموزه‌های هانری لوفور و دیوید هاروی. <i>مطالعات حقوق عمومی</i>، ۵۵ (۴)، ۲۵۸۶-۲۵۶۳. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.2024.367121.3421
DOI	10.22059/jpls.2024.367121.3421
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

چیزهای زیبا به‌خودی‌خود [از ما] دوری نمی‌جویند، بلکه توجه و میل و علاقه ما را به هر چیز دیگری معطوف می‌دارند که باید بیاموزیم و به‌دست آوریم تا آنها را بفهمیم و به چنگ درآوریم؛ چیزهای زیبا حس «زندگی» را سرعت می‌بخشند و به آن شکل و جهت تازه می‌دهند. میلی که توسط زیبایی برانگیخته می‌شود، نه تنها خودخواهانه و خودتنها‌نگارانه نیست، بلکه ذاتاً جنبه اجتماعی دارد؛ این میل به‌واقع جامعه‌ای جدید پدید می‌آورد، زیرا نیازمند آن است که به دیگران انتقال یابد و به اتفاق آنها محل جست‌وجو قرار بگیرد (نهاماس، ۱۳۹۹: ۱۳۱). امر زیبا همواره اشتیاقی شورمندانه در ما برمی‌انگیزد که در لحظه‌ای ما را به خود فرا می‌خواند. فراخوانی از برای تقرب به خود چیزهایی که متصف به زیبایی‌اند. امر زیبا از ما می‌خواهد که در راه تقرب به او دیگران را نیز همراه خود کنیم. بنابراین این میل را نیز به‌وجود می‌آورد که بخشی از حیاتمان را در مصاحبت با دیگران، معطوف به او، سپری کنیم. احکام زیبایی‌شناسانه، بُعد اجتماعی گریزناپذیری دارند که سبب می‌شود این احکام صرفاً جنبه خصوصی و سوژکتیو/ذهنی نداشته باشند (نهاماس، ۱۳۹۹: ۱۳۲). فراخوان امور زیبا فراخوانی به‌سوی همداستان کردن دیگران است. به همین نحو ارجاع امر زیبا در نقطه ظهورات چیزها به ماهیت چیزها تناظری با بازگشت مردمان به شهر و حقیقت مردمان دارد.

با عزل نظر از سویه اجتماعی هنر، نیاز انسان به سرپناه او را در طول تاریخ به تصاحب مکانی برای زیستن دعوت کرده است. همین گرایش به سکونت است که انسان انگیزه تشکیل اجتماع را نیز بر عهده می‌گیرد. زیستن در مکان نیز به نوبه خود تاریخی دارد. از صورت‌های قبیله‌ای هرچه به صورت‌های شهری نزدیک شده‌ایم، محدودیت‌های سکونت بیشتر شده است (هاروی و مری فیلد، ۱۳۹۲: ۲). با این حال امروز مسکن کارکرد گذشته خود، یعنی کارکرد سکونت و پیش‌شرطی مشارکت در اجتماع را از دست می‌دهد و کارکرد کالایی پیدا می‌کند. بنابراین تولید و تصاحب آن نه از سر رفع نیاز، بلکه به‌منظور ایجاد ارزش افزوده و سودآوری خواهد بود. از این‌رو برهم زدن اجتماع شهری، تلاشی فضاهای جمعی و به حاشیه راندن جمعیت‌ها، در شرایطی که تأسیسات جایگزین، سبب سودآوری افزون‌تر برای سرمایه شود، تنها امری جانبی خواهد بود (هاروی و مری فیلد، ۱۳۹۲: ۴).

همین فرایند موجب شده است که در زندگی روزمره امروزی، به تعبیر لوفور مردم به «دنده‌هایی در چرخ سرمایه‌داری» تبدیل شوند. درحالی‌که شهر باید گشودگی امکان مساهمت مردم در ساختن محیط‌های جمعی را فراهم کند. اگرچه انسان امروز با پول در آوردن و شرکت در چرخه سرمایه‌داری می‌تواند برخی نیازهای خود از جمله نیاز به بازی، خلاقیت و تجربه را تأمین کند، اما انسان تنها با کار کردن و شرکت جستن در چرخه سرمایه‌داری تمام ابعاد وجودی‌اش تأمین نمی‌شود. نیاز به زندگی

اجتماعی و مشارکت در فضای عمومی، قابل چشم‌پوشی نیست (رهبری و شارع‌پور، ۱۳۹۳: ۱۲۰). این نیازها خود را در قامت نیاز به فعالیت خلاقانه، نیاز به آفرینش هنری (نه فقط تولید کالاهای مادی مصرفی)، نیاز به اطلاعات، نمادها، تخیل و تفریح، همچنین همداستانی با دیگران در حیات شهری نمایان می‌سازد (لوفور، ۱۴۰۰: ۲۰۲).

تعابیر لوفور در این خصوص خواندنی است: «زندگی روزمره ساکنان شهر چیزی نیست جز از صبح دیدن از خانه به ایستگاه دور یا نزدیک، در داخل واگن‌های خفه‌کننده شانه‌به‌شانه ایستادن تا به اداره و کارگاهشان برسند و با غروب خورشید همین مسیر را برگردند تا به خانه برسند و برای روزی دیگر خود را آماده کنند. تصویر این مصیبت فراگیر البته بدون تصویر رضایت ممکن نیست؛ رضایتی که این رنج را پنهان می‌کند و وسیله‌ای می‌شود برای فرار کردن و اجتناب کردن از چنین مصیبتی» (لوفور، ۱۴۰۰: ۲۱۷). چنین شهری که در آن منافع سرمایه از هر چیزی سبقت گرفته است، دیگر تعلق به مردم ندارد (Mathivet, 2010: 22).

لوفور راه طرح مسئله را در اندیشیدنی اتوپایی می‌بیند؛ به این معنا که تمامی امکانات بالقوه حیات شهری را، دگر بار، به میدان اندیشیدن بکشیم و در خصوص شرایط تحقق انضمامی آنها پژوهش کنیم. به نظر لوفور توسل به اتوپیا، توسل به امری ناممکن نیست، بلکه ناممکن همواره نسبتی وثیق با امر ممکن دارد. در واقع جست‌وجوی مداوم و مستمر امر ناممکن است که از دل خود افق‌هایی برای امر ممکن می‌گشاید. او اذعان می‌کند که طلب‌های اتوپایی همواره تلاشی است در جهت تخیل بدیل‌هایی برای وضع موجود و محقق و عرضه بازسازی‌هایی برای مناسبات اجتماعی (باتلر، ۱۳۹۹: ۲۱۱). در این خصوص او اشاره می‌کند که «هیچ نظریه‌ای نیست که در جست‌وجوی نوعی امکان یا کشف یک جهت‌یابی نباشد. البته به مجرد اینکه از فلسفه مسلط و غالب پوزیتیویستی (تحصل‌گرا) دست بشویم (که چیزی نیست جز غیاب اندیشه)، تمایز نهادن میان ممکنات و غیرممکنات، تقریباً دشوار می‌شود. مع‌ذلک امروز هیچ نظریه بدون اتوپایی وجود ندارد» (باتلر، ۱۳۹۹: ۲۱۱).

در ادامه همین موضع اتوپایی است که او پیشنهاد می‌دهد که ساکنان شهر خواهان کنترل بر ساخت فضاهای شهری شوند. در واقع به‌عنوان بدیل نتولیرالیسم که شهر را صرفاً به‌منزله ابزاری تجاری فروکاسته بود و صنایع و حوزه‌های تجاری بر آن غلبه یافته بودند، لوفور امکان سیاست دیگری را مطرح کرد؛ سیاستی که در نگاه و منظر او «حق بر شهر» خوانده می‌شود. لوفور در این سیاست از «نجات انسان به‌عنوان قهرمان اصلی شهری که ساخته است دفاع می‌کند». بنابراین حق بر شهر بازگرداندن اهمیت شهر به ساکنان آن، ایجاد امکان کیفیت بالای زندگی برای همه و ساختن شهر به‌عنوان نقطه تلاقی برای تحقق حیات جمعی را برجسته می‌کند (Mathivet, 2010: 22). در نظر لوفور عقب راندن نیروهای کنترل‌گر فضاهای شهری و به‌دنبال آن تبدیل کردن شهر به عرصه عمل و خودمدیریت‌گری است که نقطه تحقق حق بر شهر نام می‌گیرد (اسلامی و عزیزادگان، ۱۳۹۹: ۴۸).

در تحقق این اتوپیا اما خودیاری و تاب‌آوری شرط لازم است. خودیاری و تاب‌آوری در مقابل وسوسه بازگشت به ساختار بوروکراتیک متمرکز اداری-تجاری شهر. ساختاری که در آن اتوریته و ارتقای منافع صنفی گروهی خاص (از جمله معماران، دانشگاهیان، برنامه‌ریزان شهری، مهندسان و متخصصان فناوری اطلاعات) سیطره و سیادت بر سیستم‌های تصمیم‌گیری را مجدداً برقرار می‌کند (باتلر، ۱۳۹۹: ۲۲۴). در چنین وضعیتی تکنوکرات‌ها بر همه چیز مسلط‌اند و بوروکراسی در برابر شهروندان پاسخگو نیست. مدیران و سیاست‌ورزان، تماس خود را با شهروندان از دست خواهند داد و «شهروند به ارباب رجوع صرف یا رأی‌دهنده منفعل یا هردو بدل خواهند شد» (آبیوگارد، ۱۴۰۱: ۱۸۲).

در تعبیر یادشده از لوفور اهمیت و ضرورت بازپس‌گیری فضاهای تصرف‌شده شهری برجستگی داشت. فضا اهمیتی بسزا در زیست شهروندان و عرصه حضور و همداستانی ایشان در فرایند سیاسی و اداری شهر است. در واقع در مدیریت انسان‌زدایی‌شده شهری، این فضا بود که نقش محور تضاد نیروهای طالب انقیاد شهروندان و خود شهروندان را ایفا می‌کرد. فضای شهری‌ای که انسان‌زدایی در آن محقق نشده است، نقش عمده‌ای در فراهم آوردن امکاناتی برای تسهیل روابط انسان‌ها با یکدیگر تعریف می‌کند. فضای شهری با تسهیل جریان شهروندی، از طریق تولید حس تعلق انسان به محیط (فضای ساخته‌شده از جنبه کالبدی و شکلی) و به اجتماع (از طریق تسهیل کنش‌های متقابل انسان‌ها با یکدیگر) حیات مدنی را به کالبد شهر تزریق خواهد کرد (حبیبی، ۱۳۷۸: ۳۱).

مسئله اساسی بر سر فضای شهری از آنجا آغاز می‌شود که شهر و فضاهای آن می‌تواند حس در خانه بودن و تعلق داشتن به مکانی خاص را برانگیزد و این خود نقطه تولید امنیت است. در نتیجه می‌توان گفت که ریسیدن رشته‌ای برای پیوند انسان با مکان، برای برانگیختن احساس تکلیف نسبت به آن مکان ضرورت دارد. نویسندگان مختلفی امروزه بر نقش اساسی روایت و داستان در عرصه سیاست‌ورزی شهری تأکید دارند. قوای نفسانی انسان تنها در صورت ایجاد رشته‌پیوندی از جنس روایت است که از جا برکنده می‌شود و عافیت‌طلبی را بر دشواری مشارکت‌جویی ترجیح نمی‌دهد (آبیوگارد، ۱۴۰۱: ۱۸۱). باید که تناسبی اساسی بین داشته‌های فرهنگی و مختصات اجتماعی شهری خاص با طراحی فضاهای شهری آن محیط به‌خصوص وجود داشته باشد. مدعای این مقاله اولاً این است که در فرایند شهرآفرینی و سیاست‌گذاری شهری، مشارکت فعال شهروندان در عرصه عمومی شهر، در پروردن ارزش‌های مدنی، همچون امنیت و صلح پایدار، نیز رشد و پیشرفت اقتصادی و تحقق عدالت اجتماعی، نقشی تعیین‌کننده دارد. این خود مردم‌اند که در نهایت نیروی محرکه تحقق ایده‌آل‌های مدنی‌اند. ثانیاً تلاش می‌شود با مراجعه به ادبیات حقوقی موجود و منابع موضوعه و استناد به آنها ضرورت‌های این مهم، آشکار شود.

۲. تقریری از نقادیِ لوفور و هاروی بر حق‌های لیبرال و طرح مسئله حق بر شهر

طرح بحث مسئله حق بر شهر با نقادی بنیادین حق‌های فردی لیبرال دنبال می‌شود. آن‌طور که نشان داده خواهد شد، حق‌های لیبرال نه تنها تأمین‌کننده حق مردم در مشارکت در امور شهر نیستند، بلکه در تضمین به انقیاد کشیدن ایشان در مناسبات سرمایه‌داری تعیین‌کننده هستند.

۲.۱. حق بر شهر و مسئله فضا در نگاه هاروی لوفور

اگرچه مفهوم حق بر شهر و سابقه آن به آرای هاروی لوفور در خصوص نظریه تولید فضا و بحران عصری زیست شهری باز می‌گردد، اما بازتعریف آن در ادبیات حقوقی موجود در مقالات تولیدشده با ارجاع به مفاهیم حقوق بشری و به خصوص نسل سوم حق‌های بشری صورت گرفته است. منتها این رویکرد نسبت به این مفهوم، با زدودن بستر طرح این مفهوم در تأملات لوفور به‌نوعی فروکاست‌گرایی خواهد انجامید. از این‌رو در این بخش تلاش می‌شود طرح این مفهوم با توجه به زمینه و بستر آن صورت گیرد و به‌منظور برکنار نماندن از مسیر حقوقی مرتسم برای این پژوهش، به پرداخت تبعات و دنباله‌های حقوقی این مفهوم نیز نظر خواهیم کرد. برای به چنگ آوردن دلالت‌های نهفته در حق بر شهر در نظر لوفور لازم است که به سه پرسش اساسی التفات داشته باشیم. نخست اینکه هدف و مقصود از حق بر شهر و طرح آن چیست؟ دوم اینکه حق بر شهر به چه کسانی تعلق می‌گیرد و سوم اینکه در چه شهری می‌توان انتظار تأثیرگذاری حق بر شهر در تعیین سرنوشت آن شهر را داشت؟

مطابق نظر لوفور پدیده شهر در عصر حاضر با مناسبات توسعه سرمایه‌داری گره خورده است. این چنین که او معتقد بود، توسعه شهری در عصر حاضر نتیجه نظام اقتصادی سرمایه‌داری است (شارع‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹۱)، اما این امر چگونه ممکن شده است؟ از آنجایی که سرمایه‌داری مبتنی بر درکی از انسان به مثابه موجودی با عقلانیت اقتصادی است؛ انسانی که در پی بیشینه‌سازی منافع فردی خود است، پس می‌توان مدار گردش سرمایه را در نظام سرمایه‌داری بر اساس دو الگوی مدنظر لوفور صورت‌بندی کرد. نخست صورت معمول تولید کالا است که از فروش کالا برای صاحب سرمایه سودی عاید می‌شود. اما در نحوه دوم تولید کالا با نوعی فعالیت اقتصادی منفعت‌طلبانه مواجهیم که قصد سرمایه‌گذاری با تصاحب و تصرف در املاک و مستغلات را دارد (شارع‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹۱). منتها در چنین وضعیتی به‌نظر می‌رسد که کنترل شهر و فضای آن را نه دولت منتخب شهروندان، بلکه شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های فراملی غیرمنتخب مردم به دست گرفته‌اند. در این شرایط است که سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی معماران پروژه‌های نئولیبرال هستند که سودای حل مردم و فضاهای زندگی آنها در کلیتی واحد ذیل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را در سر می‌پرورند که در نهایت امر به دنبال تحقق نحوه‌ای از جهانی شدن (Globaisation است (Prucell, 2002: 99).

فضای اجتماعی که به دلالت‌های مفهومی آن اشاره خواهیم کرد، در نظر لوفور محصول «تولید اجتماعی» است. او اشاره می‌کند که «اگرچه برای مردم پذیرفتن این امر دشوار است که فضا در شیوه تولید کنونی، چنانکه اشاره شد، علاوه بر تحقق خاص خود در جامعه، واقعیتی دیگر به خود گرفته است و آن این است که فضایی که این‌چنین تولید می‌شود، می‌تواند به‌عنوان ابزار تأثیرگذاری بر فکر و عمل افراد به‌کار برود. چنانکه در وهله اول تنها ابزار تولید به‌نظر می‌رسد اما در حاق امر، وسیله‌ای برای اعمال کنترل، سلطه و قدرت می‌شود» (Lefebvre, 1991: 60). در این فرایند، همچنان که فضا به‌مثابه کالایی کمیاب همچون دیگر منابع کالایی نظام سرمایه‌داری است، با وابسته شدن مزیت و ارزش آن به پول و سرمایه، حیثیت کمی‌سازی‌شده (به این معناست که در معنا بخشی به فضا محاسبات مالی نقش اصلی را ایفا می‌کند) آن برجسته می‌شود و در نهایت اگرچه ابتدا اغراض اقتصادی است که تصاحب آن را جلب می‌کند، اما نقشی که فضا، توأمان بر کنترل حیات شهروندان اعمال می‌کند، به آن دال سیاسی قدرتمندی می‌بخشد (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۱۵۲-۱۵۳). مقصود از این دلالت سیاسی این است که در نهایت موجبات انقیاد شهروندان در ذیل مناسبات سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. آنچه در اینجا مهم است این است که لوفور به حیات انسان و آنچه در آن از دست می‌رود نظر دارد و گرنه ستیزه‌جویی بی‌منا و جهت با وضع موجود نمی‌تواند راه به جایی ببرد.

توضیحی که از جانب لوفور در خصوص مسئله فضا عرضه شد سرشت‌نمای زیست شهری در وضعیت سرمایه‌داری ظهور یافته است. اما این توضیحات چه درک جدیدی از واقعیت فضاهای شهری و اجتماعی به ما عرضه می‌کند؟ اساساً مشکل این واقعیت ظهور یافته در چیست؟ توضیح لوفور از مفهوم فضا و دلالت‌های آن در قالبی دیالکتیکی عرضه شده است. از سویی و در جایگاه تز، فضا حیثیتی مادی است. چنانکه موقعیتی جغرافیایی را اشغال می‌کند و مختصاتی کمی را در برمی‌گیرد. در مقام آنتی‌تز، فضا فرایندی است که دربردارنده روابط اجتماعی میان مردم، میان مردم و اشیای حاضر در فضای مادی است. در مقام سنتز اما، اگرچه فضا چونان شیئی مادی است، همزمان فرایندی است که روابط اجتماعی و بالتبع تغییر روابط به واسطه آن و در آن می‌تواند رخ دهد. بنابراین فضای اجتماعی پیوستار کنش‌های اجتماعی است و نمی‌تواند به صرف شیء مادی تقلیل پیدا کند. فضای اجتماعی بستری است که کنش‌های جدید را امکان‌پذیر می‌سازد. از سویی برخی کنش‌ها را به افراد القا می‌کند و از سویی مانع از برخی کنش‌ها می‌شود (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۱۵۶). مشکل از این نقطه سر برمی‌آورد که فضای اجتماعی مبتنی بر مناسبات سرمایه‌داری است و این وضعیت نابرابری مادی و نارضایتی احساسی و ناامنی ایجاد می‌کند. طمع و بیشینه‌سازی سود در این سیستم نه امری نابهنجار، بلکه محرک اصلی سیستم است. این سیستم رشد تولید را به قیمت نابودی تمام ارزش‌های دیگر انسانی پی می‌گیرد. چنانکه کنش‌های اجتماعی افراد که آفرینندگی آن در راستای سودآوری نباشد سرکوب می‌کند (مارکوزه، ۱۳۹۵: ۳).

اما در این میان چیزهایی نیز وجود دارند تا وضع موجود را که سرکوبگر کنش‌های به‌طور خاص سیاسی شهری‌اند، حفظ کنند. در این میان لوفور برنامه‌ریزی شهری و ایدئولوژی‌ای را که پشتیبان آن است به نقد می‌کشد. این ایدئولوژی فضا را به‌مثابه موضوع علمی خنثی و محض می‌بیند که مدعی دقت و عینیتی ریاضیاتی است. با این حال برنامه‌ریزی شهری این نکته را از نظرها پنهان می‌سازد که فضای اجتماعی اساساً سرشتی سیاسی دارد. منتها در دیدگاه برنامه‌ریزی سیاست و مشارکت سیاسی عنصری زائد در شهر است که نظم مبتنی بر برنامه‌ریزی ریاضیاتی را بر هم می‌زند. این چنین است که نظریه‌های برنامه‌ریزی شهری طبعی ایدئولوژیک پیدا می‌کنند، چون در کار تثبیت و ابقای وضع موجودند (افروغ، ۱۳۷۶: ۱۵۹). باید افزود که اگرچه در نظر ما این‌طور می‌آید که فضا نسبت به محتوای خاص انسانی و فکری خود خنثی و بی‌طرف است و در نتیجه صرفاً مظهر انتزاع عقلانی به‌نظر می‌رسد، اما این امر به این سبب است که خود فضای شکل‌گرفته حاضر محصول فرایندهای سیاسی پیشین است که در گذشته به تصاحب درآمده است و امروز برای حفظ تمامیت خود به اموری ظاهراً خنثی ولی در ذات خود ایدئولوژیک دست‌اندازی می‌کند (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۱۸۶-۱۸۷).

در این نقطه است که اکنون می‌توان به طرح مسئله و موضوعیت حق بر شهر در نظر هانری لوفور پرداخت. حق بر شهر مفهومی است که به آغازگاه سیاسی زیست شهری رجوع کرده و آن را حیاتی دوباره می‌بخشد و برپا می‌دارد. اساساً شهر بودن شهر به چیست؟ حال که وضع موجود آغازگاه و نقطه تأسیس و برپاداری حیات شهری را از نظرها پنهان داشته است اساس یک شهر و آنچه شهروندان یک شهر را شهروند می‌کند، چیست؟ در پی جویی این پرسش است که مفهوم حق بر شهر زندگی می‌یابد. لوفور به این امکان می‌اندیشد، همچنان که در نزد باستانی‌ان انسان «حیوان سیاسی» شهر را برپا می‌داشت امروزه می‌توان به حیات انسان شهری‌ای توجه کرد که نه در قالب تولیدی (صنعتی) بلکه در دالان آفرینش هنری شهر را اقامه می‌کند و به قابلیت انسانی خود نیز حیاتی تازه می‌بخشد (لوفور، ۱۴۰۰: ۲۰۴). برای لوفور امر شهری چونان «اثر هنری Oeuvre شهروندان شهر است»؛ اثر هنری‌ای که مستمراً و دمی‌دم استوار می‌شود. استواری و اقامه امر شهری به مشارکت شهروندان در عمل جمعی خلاق تأسیس مدام شهر است. این شراکت جویی همچنین نافی تمایزات شهروندان نیست و به آنها امکان بروز و ظهور می‌دهد (باتلر، ۱۳۹۹: ۲۲۵). حق بر شهر در پی این مقصود است تا دموکراسی به معنای مشارکت شهروندان در سرنوشت شهر خویش را احیا کند. بدین صورت که دیگر کوشش دموکراتیک تنها به تصمیمات دولت مرکزی در پایتخت محدود نمی‌شود، بلکه رو به سوی تمامی تصمیماتی دارد که به تولید فضای شهری ختم می‌شود. حق بر شهر مفهومی رادیکال و انقلابی است که بازسازی مناسبات شهری را با بذل توجه به خروج کنترل شهر از یوغ نظام سرمایه و دولت به سمت ساکنان شهر برجسته می‌کند (Prucell, 2002: 101).

امروزه مراکز شهرها محل تصمیم‌سازی شهری است. محل تجمع ثروت، اطلاعات، دانش و در یک کلام قدرتی است که همه در آن سهم نیستند و هر که را در آن سهمی نیست به حاشیه می‌رانند. حق بر شهر آماج خود را همین نقطه تبعیض‌آمیز سیاسی قرار می‌دهد. حق بر شهر نه همچون حقی طبیعی و نه همچون حقی قراردادی است. حق بر شهر در «ایجابی»‌ترین معنای واژه به حقوق شهروندان و شهرنشینان و نیز حق تشکیل اجتماعات و حضور آنها در شبکه‌های اطلاعات و ارتباطات نهفته است (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۰۱). به این ترتیب حق بر شهر متعلق به حیات انسانی کسانی است که به‌طور مستقیم محتاج‌اند و سرکوب می‌شوند، آنهایی که ضروری‌ترین نیازهایشان برآورده نمی‌شود: بی‌خانمان‌ها، گرسنگان، زندانیان و آنهایی که به دلایل جنسیتی، مذهبی، و نژادی آزار می‌بینند و در مقام منشأ اثر بودن در حیات شهری با سدهای اقتصادی و سیاسی مواجه می‌شوند (مارکوزه، ۱۳۹۵: ۷). حق بر شهر در جمله‌ای مهم از لوفور تبلور یافته است. حق بر شهر «هم فریاد است و هم مطالبه» (لوفور، ۱۴۰۰: ۲۱۵). با این حال آن‌طور که تا حدی نشان داده شد، حق بر شهر، حق همگان نیست. رهبران شرکت‌های چندملیتی، ثروتمندان و اهل قدرت همین الان هم حقی را که مدنظر است در اختیار دارند. حتی بیش از این هم در تصاحب آنهاست، چنانکه استیفای حقوق کسانی که فاقد حق بر شهرند و در سرنوشت شهر کمترین اثرگذاری را ندارند، از مرکز به حاشیه رانده شده‌اند، خلاقیت و قابلیت‌های انسانی ایشان سرکوب شده باقی مانده است؛ مستلزم تصرف در حق مالکیت اهل قدرت، استثمارگری و سلطه‌جویی ایشان است. بنابراین اگرچه حق بر شهر در نهایت بردی همگانی است، اما در کوتاه‌مدت برخی بازنده صحنه شهری خواهند بود. این جدالی است که این مفهوم زهردار به راه می‌اندازد (مارکوزه، ۱۳۹۵: ۱۱).

اما از حیث نهادینه‌سازی این مفهوم به لحاظ حقوقی و پی‌جویی دامنه‌های قانونی آن می‌توان به تلاش‌هایی که در دهه‌های اخیر صورت گرفته است نیز اشاره کرد. برای مثال مشهورترین این موارد، قانون شهر فدرال در برزیل مصوب سال ۲۰۰۱ است. طبق مواد ۱۸۲ و ۱۸۳ این قانون تلاش می‌شود که به شکل قانونی، ابزارهایی برای محدود کردن درآمدهای ناشی از سوداگری مالکان خصوصی زمین و بساز و بفروش‌ها و ضابطه‌مند کردن تصرف زمین و خدمات شهری برای سکونتگاه‌های غیررسمی، سیاست شهری جامعی را در سطح کل برزیل اجرا کند. مضاف بر این شرایط مشارکت مردم در تصمیم‌سازی در خصوص برنامه‌ریزی شهری فراهم شده است. با گسترش حقوقی گروه‌ها و انجمن‌های عمومی و اعتباربخشی به ابتکارات مردمی برای طرح پیشنهادی قانونی جدید و سازوکارهای مشارکت در فرایندهای تصمیم‌سازی جمعی، می‌توان گوشه‌ای از تلاش‌ها برای نهادینه‌سازی این مفهوم را ملاحظه کرد (باتلر، ۱۳۹۹: ۳۳۰).

با این حال به نظر نگارنده، تلاش برای گنجانیدن مفهوم حق بر شهر در رتوریک و مفاهیم حقوقی از درک موضع هانری لوفور در خصوص طرح مفهوم حق بر شهر باز می‌ماند. حق بر شهر اساساً نظریه‌ای

درباره حقوق و قواعد حقوقی به معنای مصطلح کلمه نیست، بلکه واقعیت خود را در فضایی خارج از سازوکارها و نهادهای حقوقی دولت‌های امروزی جست‌وجو می‌کند. نقطه عزیمت لوفور بازنمایی و توضیح محدودیت‌های حیات امروز شهرنشینان در شهرهاست و حق بر شهر اجتهاد برای گشودن راهی برای فائق آمدن بر این محدودیت‌هاست. محدودیت‌هایی که در نظر لوفور با محدودیت‌های سازوکارها و نهادهای حقوقی عجین است و هر دو به‌طور متقابل همدیگر را تقویت می‌کنند. بنابراین آنچه برای متعاطیان حقوق در مواجهه با کوشش نظری لوفور اهمیت دارد، درک محدودیت‌های نظام‌های حقوقی قاعده‌محور در مواجهه با این محدودیت‌ها و تلاش برای جرح و تعدیل در فهم خود از حقوق به‌عنوان دانش نظم حیات جمعی آدمیان است. به این معنا باید دانست که محدودیت‌های حیات شهرنشینان با طرح قواعد حقوقی متکثر و انباشته راه درستی را نمی‌پیماید، بلکه رجوع به معنای دانش حقوقی و اصلاح آن با توجه به بحرانی که لوفور به نیکی و جوهی از آن را توصیف می‌کند در روبه‌رو شدن با محدودیت‌های زیست شهری و دانش حقوقی در تنظیم آن، به‌نحو توأمان، راهگشاست. بنابراین توصیف نظریه لوفور با توجه به رتوریک حق‌ها و گرفتار کردن آن در نسل سوم حق‌های بشری، تنها پرداختن به اصل مسئله را به تعویق می‌اندازد.

۲.۲. حق بر شهر و مسئله فضا در نگاه دیوید هاروی

در این بخش به ادای سهم هاروی در تکوین مفهوم حق بر شهر و موقعیت این مفهوم در پژوهش او در خصوص نسبت انباشت سرمایه و فضاها و جغرافیایی می‌پردازیم. هاروی مایه اصلی کار خود را از مسئله جغرافیا می‌گیرد. تحصیلات آکادمیک او در همین رشته است و مباحث او همواره پایی در این زمینه دارد (کستری و حاجی میرزایی، ۱۳۹۹: ۱).

تجربه شهری مایه اصلی سخن هاروی در درک او از بحران شهری است. برای هاروی مسئله شهر و تأسیس و نحوه زیست شهری نسبتی وثیق با انسانیت انسان دارد. چنانکه خود او از رابرت پارکر، جامعه‌شناس شهری، نقل می‌کند که شهر، «استوارترین و نحو کلی موفقیت‌آمیزترین تلاش انسان برای بازسازی جهان خود است. اما اگرچه شهر جهانی است که انسان خلق کرده است، امام جهانی است که اکنون محکوم به زیستن در آن است. بنابراین انسان به نحو غیرمستقیم و ناخودآگاه از ماهیت کارش با تأسیس شهر، خوشتن را بازتأسیس می‌کند» (هاروی، ۱۳۹۹: ۲۸). بنابراین هر طرحی از حق بر شهر و یا عدالت اجتماعی در بستر نسبتی محکم با تمامی وجوه حیات انسانی و علایق او پیدا می‌کند. پرسش در خصوص ماهیت شهری که مطلوب است با پرسش در خصوص ماهیت مردمی که مطلوب است در آن شهر زندگی کنند، با پرسش درخصوص وجوه زیبایی‌شناختی آن شهر و مناظر آن، با پرسش در خصوص طبیعت

و حضور عناصر طبیعی در صحنه شهر همسویی دارد (هاروی، ۱۳۹۹: ۲۸)، از این‌رو مسئله شهر و نه دولت، در تمامیت آن، برای هاروی برجسته می‌شود که شهر نسبتی انضمامی‌تر با خواسته‌ها و علایق انسانی پیدا می‌کند. این شهر است که کامیابی‌ها و ناکامی‌های انسان در تجربه حیات را بدون سانسور متبلور می‌کند و در نهایت این شهر است که با کوشش و اراده جوامع به نحو مؤثر و ملموس می‌تواند مقرون به نتیجه باشد؛ بنابراین برای هاروی سخن گفتن از جامعه به‌نحو خاص یعنی سخن گفتن از جامعه شهری.

درک هاروی از تجربه شهری در مسئله شهری شدن urbanization تبلور یافته است. جوامع شهری در فضای شهری به‌وجود می‌آیند و در عین حال، فضای شهری را بازتولید می‌کنند. هر جامعه‌ای قرائت‌های به لحاظ کیفی متفاوتی «از فضا و زمان عرضه می‌کند» (هاروی، ۱۳۹۹: ۲۸)، بنابراین فضای شهری، در نگاه او، نمایانگر خواسته‌های فرهنگی جامعه‌ای معین در زمانی خاص است؛ بدین لحاظ است که هاروی فضای جغرافیایی را از خود جامعه جدا نمی‌بیند، بلکه در آن واحد، این فضاها محصول و مؤثر در روابط اجتماعی و پرکتیس‌های تاریخی خواهند بود (هاروی، ۱۳۹۹: ۲۱۱). این چنین است که طرح او از نه قابل تقلیل به فضای جغرافیایی شهر به‌تنهایی است و نه قابل تقلیل به روابط اجتماعی شهری به‌تنهایی، بلکه مستلزم فهم مسئله فضا و اجتماع شهری در تأثیر و تأثر متقابلشان است (افروغ، ۱۳۷۶: ۱۶۲). با این حال، مسئله فضا و اجتماع شهری در نقطه‌ای به حد مسئله شدن برای هاروی می‌رسد که جهات تصرف فضا و جای‌دهی آن در فرایند انباشت و گردش سرمایه را فراهم می‌کند.

سرمایه‌داری صنعتی در بحث هاروی، تولید فضا و ساختارهای شهری اعم از کارخانه‌ها، مدارس، مراکز خرید، مراکز تفریحی، مذهبی و نهایتاً راه‌ها در محیط شهری، همواره برای تولید ارزش افزوده برای کالاهای تولیدی، شرط لازم برای بازآفرینی مداوم سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. در فهم هاروی تولید خود شهر یکسره بر منطق سرمایه صنعتی استوار است. در واقع علت وجودی شهرها در زمانه ما تقویت و بازآفرینی فرایند انباشت سرمایه است (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۱۶). دلیل آن نیز روشن است؛ در فهم سودگرایانه از مناسبات زندگی در شهر، همه امور هویتی کالایی پیدا می‌کنند. اما سلطه بر تولید و بازتولید فضاهای شهری، تنها کارکرد منطق انباشت سرمایه در تسلط بر اجتماع شهری نیست. سلطه بر نیروی کار و تعیین تمامی امور نیروی کار بر حساب نیازهای صنعتی‌سازی شهرهاست که چیرگی طبقه سرمایه‌دار را بر بسان طبقه سلطه‌گر بر حیات انسانی کارگران تحمیل می‌کند (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۱۸)، بنابراین تسلط بر فضا و تسلط بر حیات انسانی در زیست شهری امروز همسویی و مناسبتی با یکدیگر دارند.

روحیه سوداگری نهفته در سرمایه‌داری، فضای شهری را به‌نوعی شیء و کالای مادی فرو می‌کاهد و حضور و آثار آن که در زندگی سیاسی شهروندان نقش عمده ایفا می‌کرد، به محاق می‌برد. توضیح تبعات کالایی شدن فضا از حوصله این متن بیرون است؛ فقط همین قدر می‌توان اشاره کرد که به نگاه کمی و کالایی به فضا، ترویج نقشه‌برداری‌های دقیق فضایی و انتزاع فضا از کیفیات فرهنگی و سیاسی و نیز

ایجاد قطعه زمین‌های دقیق، قابل تفکیک و قابل مبادله منجر شد. دیگر اینکه مجاورت با مراکز اداری، بازارها و شبکه‌های ارتباطی، به ملاک ارزش‌گذاری زمین و افزایش اجاره‌بها تبدیل می‌شود (پارکر، ۱۳۹۷: ۲۳۴). این وضعیت و تعرض بی‌پایان به زندگی مردم شهر در نهایت به تصرف سکونتگاه‌های کارگران بنابر همان روحیه سوداگرانه شد، به نحوی که امروزه سکونتگاه کارگران به جایی در بیرون شهر و در شهرک‌های صنعتی که نمود تام و تمام این سوداگری بود، منتقل شد. از همین رو است که هاروی تذکر می‌دهد: «تاریخ شهری شدن سرمایه، حداقل بخشی از جغرافیای در حال رشد بازار نیروی کار است» (پارکر، ۱۳۹۷: ۲۳۵).

از نگاه هاروی کل محیط شهری urban environment در فرایند انباشت سرمایه و حفظ سلطه طبقه صاحب سرمایه مدخلیت دارد. بدین لحاظ است که فضای شهری همزمان حیثیتی سیاسی در کنار حیثیت اقتصادی سوداگری سرمایه پیدا می‌کند. تسلط بر سرمایه با تسلط بر امر اداره شهر همسویی پیدا می‌کند و چیرگی همه‌جانبه بر محیط شهری را رقم می‌زند (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۳۰). حرفی که اینجا هاروی به تأسی از لوفور درصدد بیان آن است، خلاف‌آمدِ عادتِ پیش‌انگاشته‌های حقوقی ماست. مالکیت خصوصی در پژوهش هاروی مبنایی برای کالایی شدن فضا و ارزش‌گذاری فضا صرفاً برحسب پول است. بنابر نظر او اگرچه مالکیت خصوصی امری ذاتاً فردی است، اما برحسب نقشی که در پوشش سرمایه‌داری در سلطه بر فضا و دخالت در مهندسی و معماری فضا مطابق با اقتضائات سرمایه‌داری ایفا می‌کند، اگرچه به‌نحوی تنش‌زا، در فرایندهای سیاسی و تصمیم‌گیری شهر نیز ورود می‌کند (هاروی، ۱۳۹۷: ۶۲)، چنانکه راندن صنوف عمده‌ای از جمعیت شهر یعنی کارگران نمودی از همین فرایند سیاسی و اقتصادی توأمان است.

اما باید دانست که لزوم تصرف در محیط و فضای جغرافیایی در کار هاروی به نیازهای سرمایه صنعتی برای بازتولید خود ارجاع می‌دهد. حداقل‌سازی هزینه‌های گردش سرمایه و حداکثرسازی دسترسی به نیروی کار، دسترسی به بازار خام و ... است که در جایابی و تمرکز تولید و تمام فعالیت‌های همبسته با آن در فرایند شهری شدن مهلت نقش‌آفرینی جغرافیا در این فرایند را برجسته می‌کند (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۱۵). به همین معناست که سرمایه‌داری صنعتی به اتکای تولید فضا و ساختارهای فضایی لازم برای تولید ارزش افزوده بر فرایند شهری شدن سرمایه سلطه پیدا می‌کند. تمایز کار هاروی در نسبت با کار لوفور همین است که فضا را در فرایند شهری شدن بسان ماده خامی می‌بیند که حتی بعد از تولید نیز در سیطره منطق سرمایه است: «سرمایه‌داری بقا یافته است نه فقط به واسطه تولید فضا، آن‌طور که لوفور پافشاری می‌کند، بلکه افزون بر این به واسطه فرمان راندنی فراگیرتر بر فضا و این حقیقت همان قدر در مناطق شهری حکمفرماست که در فضای جهانی کوشش سرمایه‌دارانه سیطره دارد» (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۳۳).

برای رسیدن به درک هاروی از مسئله حق بر شهر مرحله دیگری نیز باقی است. باید توضیح داد که مختصات شهرهای معاصر در تسخیر و تعیین حدود فضای شهری که بیان آن از نظر هاروی عرضه شد، چگونه به بحرانی در عرصه زیست شهری می‌انجامد که تغییری بنیادین در مناسبات شهری را ایجاد می‌کند. پیش از این امر، مختصراً بحران‌هایی که به ترتیب از انباشت مازاد سرمایه برمی‌خیزد، از نگاه خود هاروی، بررسی می‌کنیم تا تمهید مقدمات بررسی بحران تکمیل شود. به پیروی از مارکس، هاروی قائل است که انباشت سرمایه در سه چرخه، که دو چرخه آخر در فرافکنی بحران چرخه نخست قوام یافته است، شکل می‌گیرد. فرافکنی مذکور به این معناست که در فرایند انباشت سرمایه بنا نیست توزیع سرمایه‌ای به سمت طبقات فرودست اجتماع صورت بگیرد، بلکه مازاد سرمایه در جهت بازتولید سرمایه داخل در چرخه‌های بعدی می‌شود.

در چرخه نخست از نگاه هاروی تمامی ابزارها برای دستیابی به تصرف ارزش افزوده به کار بسته می‌شود. وصول به این مقصود، متضمن طولانی کردن ساعات کار در روز یا سازماندهی فرایند کاری به نحوی است که بهره‌وری کار را افزایش می‌دهد. فرافکنی در چرخه دوم به این ختم می‌شود که زیرساخت‌های مناسب برای شهر به نحوی که متناسب با فرایند انباشت سرمایه شود به وجود بیاید. به این منظور دو پروژه توأمان باید به سرانجام برسد؛ اول اینکه محیط ساخته شده برای تولید (کارخانه‌ها و دفاتر فروش و...) و دیگر اینکه محیط ساخته شده برای ذخیره مصرف (مسکن مصرف کننده) باید با توجه به تأمین هرچه سودزاتر فرایند انباشت سرمایه در بازسازی زیرساخت شهری و چشم‌انداز landscape فیزیکی آن، به مثابه پروژه‌های حیاتی چرخه دوم به سرانجام برسند. در نهایت هم فرافکنی انباشت سرمایه در چرخه سوم با هدف کنترل علم و دانش آکادمیک برای بهره‌وری و فزونی تولید در ناحیه علم و تکنولوژی سرمایه‌گذاری شوند (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۱۹-۲۲۱).

حرکت بین این چرخه‌ها فرایندی نیست که به پایان برسد، چراکه حیات انباشت سرمایه به آن وابسته است. در نتیجه فرافکنی بحران فرایندی است که مدام در عرصه‌های مختلف «حیات شهری» ادامه می‌یابد. با این حال، انباشت سرمایه در این فرایند فرافکنی عاملی برای افزایش نابرابری‌ها و در نتیجه پدیدار شدن تنش فراگیر در زیست شهری است. هاروی می‌گوید که: «شهرها در سیر تحول خود گرایش ناگزیر به سوی ایجاد خشونت و تعارض درونی دارند. این تعارض در آن واحد هم به دلیل نابرابری میان محیط‌های شهری در اثر توسعه و توزیع نابرابر ثروت در آنها به وجود آمده است» (اسلامی و عزیزادگان، ۱۳۹۹: ۴۰). آنچه باید در این نقطه از متن مورد توجه قرار بگیرد این است که توسعه نامتوازی که به آن اشاره شد از سرشت فرایند انباشت سرمایه برمی‌خیزد و به اصطلاح جامعه‌شناسان از پیامدهای غیرارادی کنش سوداگرانه انباشت سرمایه است. هاروی حس نابرابری برخاسته از چرخه‌های انباشت را این گونه توصیف می‌کند: «تکامل نظام شهری، خواه آن را دوست داشته باشیم یا از آن گریزان باشیم، می‌تواند به محرومیت

حسی کلان‌مقیاسی نسبت به پدیده‌های مشخص (مانند هوای پاک) و توجه بیش از اندازه به برخی دیگر (چشم‌اندازهای حومه‌ای، آلودگی هوا و...) بینجامد» (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۳۴-۲۳۵).

اما این وضعیت به کجا ختم می‌شود؟ باید دانست که نتیجه‌ای که این وضعیت به همراه خواهد داشت تنها راه‌حل خروج از این وضعیت در نگاه هاروی است: «در نقطه کنونی که به آن رسیده‌ایم، دیگر پذیرش سخن مارگارت تاچر پذیرفتنی نیست که بدیلی برای سرمایه‌داری وجود ندارد. ما می‌گوییم که دریافت حق بر شهر به مثابه خواست مردمی و بین‌المللی، شروع به تقرب به آن بدیل است و امیدوارم که در این رسالت به هم پیوندیم» (Surgranyes, 2010: 13). این جملات پایانی هاروی در ژانویه ۲۰۰۹ است که در مجمع جهانی اصلاحات شهری به زبان جاری کرد (Surgranyes, 2010: 13) حق بر شهر آن‌گونه که به فهم هاروی درمی‌آید در نقطه مبارزه طبقاتی و شکل‌دهی صفوف علیه نیروهای حافظ سرمایه‌داری متولد می‌شود (هاروی، ۱۳۹۹: ۱۸۵). هاروی مثال‌های متعددی از بروز چنین جنبش‌هایی و سرکوب آن در دو سده اخیر میلادی ارائه می‌دهد. برخی مثل جنبش ۱۷۸۹ پاریس تا شکل‌گیری کمون ۱۸۷۱ و جنبش دهه ۶۰ آمریکا نیز خیزش مسلمین در رام‌الله و فلوجه به سرکوب انجامیدند. برخی مثل جنبش حقوق مهاجران علیه طرحی که در دستور کار کنگره برای مجرم شناختن مهاجران بی‌مدرک سامان یافت به دستاوردهایی رسید (هاروی، ۱۳۹۹: ۱۸۶-۱۸۹). نقطه نهایی همین مبارزه بر سر بازپس‌گیری شأن اجتماعی فراموش‌شدگان و برپاداری عدالت اجتماعی است. با این حال باید گفت که در پژوهش هاروی رسیدن به این نقطه در صورتی که مطالبات برخاسته از سلطه سرمایه بر کار به سرانجامی نرسد رخ خواهد داد. چنانچه طبقه سرمایه‌دار مطالبات کارگر را به نحوی که به دریافت احساس رفاه و رضایت بینجامد، می‌تواند لحظه وقوع این مواجهه تمام‌عیار برای مطالبه حق بر شهر را به تعویق بیندازد (ژلنیتس، ۱۳۹۹: ۲۳۷).

در بند آخر باید عرض کرد که پرداختن به این کوشش‌های نظری جهت حرکت به سمت پرسش از حق بر منظر شهری از آن روی ضرورت داشت که ابتدا بصیرتی از مواجهه نظری معاصران با بحران‌های شهری، محدودیت‌های امروزی حیات شهری و نتایج آن داشته باشیم تا موقعیت خودمان را در برابر پرسش این نوشتار روشن‌تر تشخیص دهیم. امتداد خطوط این جزء از نوشتار در بخش‌های آینده آشکار خواهد شد. کوتاه سخن اینکه پیش‌فرض‌های حقوقی تثبیت‌شده در این دو بخش به چالش کشیده شد. از دست رفتن توجه به عدالت اجتماعی بنیان اجتماع شهری را، چنانکه گفته شد، به لرزه می‌اندازد. باید برای یافتن پاسخی برای این مشکل نیز کوششی کرد.

۳.۲. ترجمان ایده سیاسی حق بر شهر در نظام حق‌های بشری

ایده حق، محور شکل‌گیری فلسفه سیاسی مدرن و بسط مسائل و مباحث آن بوده است. مارتین لاگلین حقوقدان انگلیسی در این خصوص متذکر می‌شود که با بنیان‌گذاری ایده حق، این انسان است که منشأ حق در نظام سیاسی قرار می‌گیرد و بالتبع این حکومت است که در پیشگاه شهروند عهده‌دار حفاظت از حق‌ها است. این بنیادگذاری نقطه‌ای است که جهت تاریخ عوض شده و رابطه دولت و اتباع که تا پیش از این مبتنی بر حقوق حکومت و تکالیف مردم بود، دگرگون می‌شود (لاگلین، ۱۳۹۵: ۲۵۲)، البته شکل‌گیری این ایده فردگرایانه از دولت یا حتی نهادهای عمومی محلی چالش‌هایی بر سر راه فلسفه سیاسی و دانش حقوق بر سر تبیین و توجیه الزام‌آوری تصمیمات دولت نسبت به شهروندان به بار می‌آورد. ایده قرارداد اجتماعی نیز از سر فائق آمدن بر این چالش مجال طرح شدن یافت. با این حال قرارداد اجتماعی در زمینه آشتی دادن حق‌های فردی و ضرورت‌های زیست جمعی ذیل دولت یا نهادهای محلی، دلالتی مهم به همراه داشت که در توجه به کارویژه‌های نظام حقوقی نمود پیدا کرد. اگرچه حق‌ها در آغاز ذیل آزادی منفی جلوه‌گر شدند و حدود دخالت دولت در حیات شهروندان را ترسیم می‌کردند، یا دامنه نفوذ قوانین موضوعه را تعیین می‌کردند، در عصر حاضر اساسی‌ترین هنجارهای نظام‌های حقوقی تلقی می‌شوند (لاگلین، ۱۳۹۵: ۲۷۶). در واقع این حق‌ها هستند که به معیار و سنجۀ کارامدی و کارایی نظام سیاسی مبدل می‌شوند (بالوی و بیات، ۱۳۹۶: ۳۱۷). از همین روی برای تکمیل بحث حاضر لازم است مسئله مطروحه در سنجۀ حق‌ها نیز صورت‌بندی شود تا بحث نهایی این نوشتار در خصوص ضرورت توجه به منظر شهری به مثابه حق بر شهر چارچوب نهایی خود را بیابد.

حقوق همبستگی یا نسل سوم حقوق بشر که در پهنۀ مباحثات حول مفهوم حق تثبیت شده است، البته با نگرشی خاص ایده حق بر شهر می‌تواند تمهیدکننده این مهم باشد. چنانکه کارل وسک در مقام ریاست بخش حقوق بشر و صلح یونسکو اصطلاح حقوق همبستگی را مطرح کرد به نقش مؤثر آن در بسیج کردن انبای بشر و خلق اتحاد سیاسی توجه داشت (انصاری، ۱۳۹۰: ۲۲)، البته ذکر دو نکته اساسی است. اول اینکه واضحاً تزریق مفهوم همبستگی در سنجۀ حق‌ها که به نحوی همبستگی جهانی و بر محور بشریت را دنبال می‌کند و در ذیل آن مصادیقی چون مشارکت در میراث بشری و محیط زیست سالم را می‌توان پیگیری کرد، طرحی ورای محدودیت‌های ملی و محلی است و با چارچوب محلی حق بر شهر در تعارض است؛ دوم اینکه به هر حال مناقشات متعددی در خصوص امکان همنشینی سنجۀ حق‌ها و امر همبستگی در مباحثات حول حق‌ها مطرح است که البته پرداختن به آن در نوشتار حاضر ممکن نیست. اما همین قدر می‌توان گفت که نفوذ این مفهوم در اسناد بین‌المللی حق‌ها، چه اسناد الزام‌آور و چه غیرالزام‌آور، دست کم به لحاظ گفتمانی زمینه تثبیت این همنشینی را فراهم کرده است. در این خصوص

حتی می‌توان به طرح این حق در اجلاس سران شهر ذیل سازمان یونسکو در سال ۱۹۹۶ و تأکید بر توسعه حق بر شهر به‌عنوان وسیله‌ای برای تأمین مشارکت اجتماعی اشاره کرد (حبیب‌نژاد و خسروی، ۱۴۰۱: ۱۷۱)، اما در خصوص مشکل اول نیز می‌توان گفت که خوانش حق بر شهر چنانکه مبتنی بر نسل سوم حق‌های بشری باشد در پی سست کردن حق‌های جمعی ابنای بشر به‌نحو جهانی نیست، بلکه صرفاً مسئولیت نهادهای متولی در قبال اجرای این حق‌ها را در سطح محلی و ملی تعیین می‌کند.

اما همسازی حق‌های نسل سوم با خوانشی از حق بر شهر که تا بدین نقطه عرضه شد، هنگامی تجلی حقیقی خود را می‌یابد که خود را در نه از سنخ حق‌های لیبرال و فردی بلکه در تأمین نواقص این حقوق تعریف کند. چنانکه در طرح حق بر شهر در آرای هاروی بیان شد، حق‌های فردی به‌دلیل ماهیت فرمال خود تنها در تأمین تعلقات فردی شهروندان نفوذ دارند (انصاری، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸) و در ایجاد تعلق بین شهروندان و شهر، چنانکه منافع دیگر شهروندان نیز محل توجه ایشان باشد توفیق چندانی نمی‌یابد (کامیاراد و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۹۸). از این‌روی نهادهای عمومی در دو سطح ملی و محلی چه در جلب مشارکت شهروندان و چه در برنامه‌ریزی‌های شهری باید همواره نقش مؤثر حقوق همبستگی در ایجاد بستر مناسب برای موارد مذکور را مدنظر قرار دهند. در ادامه به محتوای این حق ناظر به منظر و هویت شهر پرداخته خواهد شد.

۳. منظر شهری و مسئله ارزش‌ها با تأکید بر سیاستگذاری‌های شهری

طرح مسئله منظر با این درک مهم آغاز می‌شود که موجودیت مادی عناصر شهری مبین عناصر سیاسی و برساننده حیات جمعی مردم شهر که از قضا نسبتی با همین موجودیت مادی دارد، نمی‌تواند باشند. پرسش کانونی این بخش نسبت منظر landscape شهری با ارزش‌های هویتی جمعیت ساکن در شهر است. به‌اجمال باید گفت که ارزش‌های هویتی از سنخ کیفیات حیات شهری هستند و در تعارض با کالایی سازی و کمی‌سازی وجوه مختلف زیست شهری به‌خصوص آنچه مدنظر نوشتار پیش رو بود، یعنی فضا و چشم‌انداز شهری، قرار می‌گیرند. قبل از ورود به اصل بحث اشاره‌ای به تعاریف ارائه‌شده از منظر برای تقرب به معنا و جایگاه بحث، راهگشا خواهد بود.

از زاویه مطالعه جغرافیای انسانی گفته‌اند که مناظر، واقعیات پیچیده تاریخی‌اند که دارای علائم هویت‌بخش ویژه خود هستند. در این نگاه مناظر، «ساختارهای کالبدی هستند که سازماندهی جامعه و اقتصاد را منعکس می‌کنند، و به همین دلیل مانند متون مقدس قابل خواندن محسوب می‌شوند» (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۴). از نگاه مطالعات جامعه‌شناختی اما دریچه گشوده‌تری نسبت به منظر اتخاذ می‌شود. از نگاه اینگولد جامعه‌شناس انگلیسی «منظر» شهر همان «دنیای» شهر است. انسان‌ها در مکان‌های آن

زندگی می‌کنند و در مسیرهای آن سفر می‌کنند؛ آن را می‌شناسند و در آن سکنی می‌گزینند. از نظر اینگولد منظر و بدن انسان از حیث فرم بودن مناسبتی با یکدیگر دارند. با این حال منظر از پیش مهیا و آماده نیست. منظر فرایندی همیشه پویا و در حال تحول است (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۴-۵). با لحاظ این دو تعریف سراغ بحث اصلی می‌رویم. منظر شهری نسبت وثیقی با حیات انسانی دارد. همچنان که ذات انسان را آزادی و تکامل مدام او تعیین می‌کند نسبتی بین اضلاع هویتی وجود او با دنیای او (منظر) وجود دارد.

۱.۳. نسبت هویت و مکان با منظر شهری

ابتدا باید به ضربه محکمی که در روزگار ما به مقوله هویت وارد آمده است اشاره‌ای کنیم تا اهمیت آن برای خواننده برجسته شود. این ضربه محکم را جهانی‌سازی Globalisation وارد آورده است. اما جهانی‌سازی چه بر سر جهان ما آورده است؟ مدعا و حرکت جهانی‌سازی به سمت فروشکستن مرزهاست. گردش آزاد اموال و توسعه تجارت جهانی در زمانه ما، همچنین گسترش کمی و کیفی تکنولوژی‌های مرتبط با گردش اطلاعات و ارتباطات سبب فرو ریختن سرسپردگی‌های ملی و محلی شده است و به یک نحو معنای هویت داشتن از دست رفته است (شایگان، ۱۳۸۸: ۶۳). مرحوم شایگان به نقل از نویسنده‌ای به نام رابرت رایش فرایند جهانی‌شدن را به‌خصوص در عرصه اقتصاد چنین توصیف می‌کند: «ما تحولی را تجربه می‌کنیم که اقتصاد و سیاست قرن آینده را ساختاری تازه خواهد داد. دیگر تکنولوژی و نهادی ملی وجود نخواهد داشت. اقتصاد ملی نیز لاقط با فهمی که امروز از آن داریم در میان نخواهد بود. آنچه در داخل مرزهای ژئوپولیتیک باز خواهد ماند، جمعیتی است که در آن زندگی می‌کند و تنها برگ برنده آن، توانایی تولید و روحیه ابداعش [برای بازار جهانی] خواهد بود» (شایگان، ۱۳۸۸: ۶۳).

حقیقت این است که اگرچه فرایند جهانی‌سازی ظاهراً هماهنگ‌کننده و یکپارچه‌ساز فرهنگ‌ها در عرصه جهانی است، اما به باطن که نظر کنیم درمی‌یابیم که به‌واقع ویرانگر است، چراکه کل پروژه هماهنگ‌سازی با دست کشیدن از ارزش‌ها و فرهنگ تاریخی ممکن است (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱۵). آغازگاه بحرانی شدن مسئله هویت نیز در همین هجوم رادیکال به فرهنگ‌های محلی رخ می‌دهد. همین که «اینجا» با نقاط دیگر جهان تفاوت محسوسی از حیث چشم‌انداز شهری نداشته باشد، همین که سفر به دیگر نقاط جهان چه به‌نحو حقیقی و چه به اتکای بستر ارتباطات مجازی به سهولت ممکن است، دیگر معنای «اینجا» بودن از میان می‌رود. کمی‌سازی حیات انسانی نیز با جهانی‌سازی همراه شده و تاریخ شهرها را ویران می‌کند. در نتیجه دیگر انسان تجربه‌ای از مکان و حسی از حضور داشتن در شهر نخواهد داشت. بی‌تفاوتی جانشین حس تعلق داشتن خواهد شد (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱۵-۱۱۷). همچنین باید در ادامه پیش چشم داشت که عدم التفات به مسئله هویت در ساخت شهرها به معضل شباهت

شهرها به یکدیگر و هرج و مرج بصری (عدم زیبایی، انسجام و معنای فرم و کالبد شهر) به افت کیفیت شهر خواهد انجامید (واعظی و علیمردانی، ۱۳۹۷: ۴۸) که تبعات ناگواری به همراه خواهد داشت که همه از آثار لامکانی یادشده خواهد بود.

حال که گزارشی مختصر از بحران پیش آمده ارائه شد می‌توان به چیستی هویت و نسبت آن با چشم‌انداز شهری پرداخت. مقوله هویت ترجمان واژه لاتین identity است که به معنای این‌همانی نیز به کار می‌رود. بدین معنا که هر چیزی خودش، خودش است. هنگامی شیئی هویت می‌باید که آنچه را پدیدار می‌کند با شناختی که انسان‌ها از آن دارند منطبق باشد (واعظی و علیمردانی، ۹۷: ۵۱). این توضیح در واقع تشریح همان گزاره‌ای است که هویت را پاسخ به چیستی شیء می‌پندارد. چیستی شیء همانی است که در ذهن ما مرتسم می‌گردد و از سنخ مقوله شناخت است. اما کاری که هویت می‌کند مرزکشی و ایجاد تمایز است، چراکه داشتن همه چیز باهم با نداشتن‌شان فرقی نمی‌کند. هر هویتی اموری را از امور دیگر متمایز می‌کند. با این حال هویت مقوله‌ای ارزشی است. بدین معنا که انتظارات انسان از امور و اشیاء را ترسیم می‌کند. چنانکه از هر شیئی متناسب با هویت آن چشم‌داشت و تکلیفی وجود دارد. با این حال همان‌طور که بیان شد نیز همواره نسبتی بین انسان و امور برحسب مقوله هویت تقرر می‌یابد؛ هویت در پیوند با انسان و امور (در اینجا چشم‌انداز شهری) تعین می‌یابد. بنابر همین توضیحات می‌توان گفت که هویت از دو بعد متمایز درونی و بیرونی تشکیل می‌یابد. بعد درونی، بعدی است که از تعلق فرد به گروه یا اجتماعی خاص مایه می‌گیرد. هر اجتماعی در مکانی خاص حضور دارد و براساس ارزش‌هایی جمع یافته است. همین ارزش‌ها و انتظارات انسان از محیط است که هویت را می‌سازد (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۱۲). بعد بیرونی، بعدی است که تمایز یک مکان با دیگر مکان‌ها را رقم می‌زند. چشم‌انداز شهری از این نگاه انعکاسی از منحصربه‌فرد بودن مکان است (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱۲).

اما تلاقی مسئله هویت و مسئله مکان در کدام نقطه است؟ این نقطه به هر حال جایی است که انسان را به شهر پیوند می‌زند. یعنی هم با انسان و هم با شهر محل زندگی او نسبتی دارد. این نقطه را می‌توان تعلق مکانی place attachment نامید. نقطه‌ای است که بین افراد و محیط آن‌ها به نحو معناداری پیوند برقرار می‌کند (scannel & gifford, 2010: 1) مزیت‌های این حس تعلق به محیط موضوع مطالعات متعددی قرار گرفته است. به عنوان مثال در تحقیقات روان‌شناسی گفته می‌شود که تعلق به محیط برای فرد احساس امنیت تولید می‌کند. این امکان حتی در شرایط جنگی نیز ممکن است بروز پیدا کند. نیز گفته می‌شود که رفتارهای غیرمتمدانه‌ای مثل خرید و فروش مواد مخدر در صورت مجاورت با همسایه‌ای کاهش پیدا می‌کند. (scannel & gifford, 2010: 1) اما مشکل اصلی آنجا بروز می‌کند که در چه شرایطی این تعلق و پیوند بین انسان و محیط او برقرار می‌شود؟ در واقع اگر پدیدار شدن تعلق و پیوند، بستگی به معناداری محیط برای انسان دارد، باید دانست که تولید معنای

پیونددهنده تحت چه شرایطی ممکن می‌شود؟ همان‌طور که به گفته آمد تعین و تقرر هویت محیط به دو بعد درونی و بیرونی بسته است. و به تبع مدخلیت و تأثیر هردو این ابعاد هویت نیز مضمون و معنایی پویا خواهد داشت؛ یعنی بر حسب تحول در هر یک از این ابعاد تغییری در هویت محیط به وقوع خواهد پیوست. برای توجیه پاسخی که به پرسش‌های مذکور داده می‌شود، نظریاتی طرح شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم. برخی از این نظریات بعد درونی هویت را برجسته می‌کنند. از این نگاه محیط و منظر انعکاسی از ذهنیت و انتظارات انسان شهری است. برخی نیز بعد بیرونی را در کانون توجه خود قرار می‌دهند. در اینجا خود منظر در عوض ناظر اهمیت می‌یابد (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۱). نگاه‌هایی که بعد درونی را برجسته می‌کنند یکی نگاه آشناسنت به واسطه تجربه مکرر روزمره با آن محیط، حس تعلق و معناداری از سوی انسان ایجاد می‌شود (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۲۴). نگاه خاطره که در ارجاعی به گذشته برای گروه‌های جمعی‌ای که در زمانی به دلیل دریافت حس امنیت و آرامش از محیط معینی معنایی را برای محیطی تولید می‌کنند (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۲۶). نگاه روایت که با تولید داستان و درامی برای محیط سعی بر انتقال معنا و هویتی به نسل‌های آینده برای مراقبت و حفاظت از محیط را فراهم می‌کند. (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۶-۱۳۰)، اما نگاه‌هایی که بعد بیرونی را مورد توجه قرار می‌دهند از قبیل نگاه تاریخی هستند که به آثار معماری، شهری و میراث‌های طبیعی در پیدایی هویت منظر توجه می‌کنند. در این صورت میراث فرهنگی عامل هویت‌ساز برای محیط شهری است (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۲-۱۳۵). نگاه آیینی که دال مرکزی خود را مناسک و فعالیت‌هایی قرار می‌دهد که در مکان خاصی تولید هویت می‌کنند (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۳۷). در نهایت نگاه نمادین است که معانی پنهانی را بر حسب جا افتادن و تثبیت سمبل و نشانه‌ای و به کارگیری آنها در محیط‌های شهری به منصف ظهور می‌رساند. تداعی معانی نهفته در نشانه‌ها که به وساطت دلالت خود نشانه‌ها محقق می‌شود، تولیدکننده هویت برای محیط‌های شهری است (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۷-۱۴۰).

۲.۳. مشارکت و خلاقیت در طراحی منظر شهری

با ذکر این دشواری‌ها و مختصات برای منظر شهری، اکنون می‌توان از تعریفی مقبول و معقول در مورد طراحی منظر شهری، در تناسب با ویژگی‌ها و کیفیات زندگی جمعی مردمی که در این منظر زندگی می‌کنند، پرده برداشت. از آنجایی که انسان در فضا و به واسطه آن زندگی می‌کند و نحوه وجود فضا و کیفیات آن بر کیفیات زندگی انسان تأثیرگذار است، نمی‌توان در تعریفی که عرضه می‌شود فضا را صرفاً کالبدی بی‌روح و بی‌معنا و تنها قالبی فیزیکی برای شکل‌گیری چارچوب شهرها انگاشت. از این‌رو شهر و طراحی آن چگونگی دستیابی شهرها به شکل فیزیکی خود را ترسیم می‌کند، همچنین نحوه بازنمایی representation تمدن در

شکل فضایی شهر را نشان می‌دهد. فضا شباهتی با زبان دارد. همان گونه که زبان صرفاً چارچوب اعتباری ارتباط انسان‌ها نیست و علایق، جهان‌بینی، ایدئولوژی و خاطرات قومی آنها را در خود حمل می‌کند، فضا نیز از توجه به تاریخ انسان در تکوین خود مستثنا نیست (کابرت، ۱۳۹۶: ۱. مقدمه).

با ذکر این مقدمه که به نوعی جمع‌بندی اجزای پیشین این پژوهش بود، می‌توان گفت که مشارکت مردم در نحوه شکل‌گیری فضا ضرورتی حیاتی برای تقویت حیات شهری است. همان قدر که شهر برای قوام یافتن خود به قانونی متناسب با مزاج مردم خود نیاز دارد، به فضایی متناسب با تعلقات انسان خود نیز محتاج است. توجه به همین محدودیت‌ها در توسعه فضا و منظر شهری موجب شده است که مسئله پایداری را برای نویسندگان نظریه شهری برجسته کند. پایداری دلالت بر این می‌کند که در مسیر توسعه بی‌توجهی به موارد مذکور و نیز بی‌توجهی به اوضاع اکولوژیکی حیات انسانی، می‌تواند به ویرانگری حیات جمعی انسان منتهی شود. از این رو به این مسئله توجه می‌دهد که باید در سرنوشت و تداوم شهر به این محدودیت‌ها توجه داشت. توسعه فضا و منظر شهری تنها در صورتی می‌تواند به حال حیات انسانی مفید باشد که محدودیت‌های مربوط به پایداری را مورد لحاظ خود قرار دهد^۱ (آبیوگارد، ۱۴۰۱: ۱۸۹-۱۹۰).

می‌توان مؤلفه‌های تضمین‌کننده رعایت این الزامات در توسعه منظر شهری را التفات به دو عنصر خلاقیت و مشارکت شهروندان در این مهم دانست. ظهور عنصر خلاقیت در گذار از تقلید در فرایند توسعه منظر و اتکای به ابتکارات شهروندان و نیروهای فکری شهر در شکل‌گیری شهر است. این مهم با گره خوردن به فرهنگ و منابع فرهنگی شهر انجام می‌گیرد. بدین لحاظ است که عنصر خلاقیت تصمیم‌گیری در خصوص منظر شهری را به نیروهای خود جامعه منتقل می‌کند (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۶). مورد مشارکت هم در توجه به آثار سنتی شهرهای تاریخی قابل ملاحظه است. اگرچه فضاهای تولیدشده سنتی، به مشارکت مردم عصر خود تعلق دارند، ولی از خلاف‌آمد عادت است که همان میراث در هویت امروز ما ورود دارند. بنابراین مسئله مشارکت نیز پیوند وثیقی با مسئله خلاقیت دارد. مقصود از مشارکت، تقلید از قدما در تداوم هویت شهری نیست، بلکه تداوم در مسیر نوآوری و بازسازی هویت براساس نیازهای امروزی رخ می‌دهد. با این حال خود خلاقیت نیز وابسته به غلیان احساس مسئولیت مردم درقبال سرنوشت شهرشان قوام می‌یابد. بنابراین تداوم و پایداری فرهنگی شهر در مسیر پیوند این دو مؤلفه به انجام می‌رسد (امین‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۶۰-۱۶۱).

۱. در مقاله زیر نیز به تأثیر مؤلفه‌های منظر شهری، که به برخی از آنها من جمله هویت مکانی و خاطره‌انگیزی محیط در فقرات پیشین اشاره شد، در حفظ امنیت و آسایش شهروندان اشاره می‌کند:
سنجش احساس امنیت شهروندان با استفاده از مؤلفه‌های منظر شهری (نمونه موردی: محله اوین)، محسن رفیعیان، محمد مؤیدی، حسن سلمان، مجله علوم جغرافی، شماره ۲۱.

۳.۳. اهمیت منظر شهری در برخی اسناد حقوقی موجود

شورای عالی شهرسازی و معماری ایران مطابق قانون تأسیس مصوب سال ۱۳۵۱ آن، تکلیف طرح سیاست‌های کلی شهرسازی را بر عهده دارد، طبق مصوبه مورخ آذرماه ۱۳۸۷ «ضوابط و مقررات ارتقای کیفی سیما و منظر شهری» توجه به پاکسازی و بهسازی نماها و جداره‌ها، مناسب‌سازی معابر پیاده‌راهی و پیاده‌روها، ساماندهی به منظر شهری را در دستور کار خود قرار داد. سوای دامنه شمول و کاربرد مفاد قانون مؤسس این شورا، اشاره‌ای چند به اهداف و مفاد مصوبه یادشده می‌کنیم.

ماده ۱ قانون مؤسس شورا مصوب ۱۳۵۱ مقرر می‌دارد: برای هماهنگ کردن برنامه‌های شهرسازی به‌منظور ایجاد محیط زیست بهتر برای مردم، همچنین به‌منظور اعتلای هنر معماری ایران و «رعایت سبک‌های مختلف معماری سنتی و ملی» ... با توجه به «شرایط اقلیمی و طرز زندگی و مقتضیات محلی» شورای عالی شهرسازی و معماری ایران تأسیس می‌شود. آنچه در مفاد این ماده نمایان شده قوام‌بخش مؤلفه‌های فضای شهری در پیوند با هویت شهری است که در بخش قبلی اشاره شد. توجه به معماری سنتی و محلی آشکارا تعیین‌کنندگی منظر در شکل‌گیری هویت شهری را فرایاد می‌آورد. همچنین توجه به طرز زندگی مردمان و مقتضیات محلی ایشان، ضرورت مشارکت و خلاقیت محلی مردم در تشکیل فضای شهری را روشن می‌کند. طبیعی است که محیط‌های شهری متناسب با اقتضائات زندگی هر شهر و اجزای آن را تنها مردم با مشارکت در داستان و سرنوشت آن شهر به ارمغان می‌آورند و این مهم با شمول‌گرایی طرح‌های هویت‌زدا ناسازگار است.

در مراجعه به مصوبه نیز از جمله اهداف این مصوبه این‌طور ذکر شده است: تلاش در جهت استفاده بهینه از منابع و تأمین سلامت و رفاه ساکنان؛ ساماندهی به سیما و منظر شهری در شهرها، روستاها و سایر مجتمع‌های زیستی در کشور و تلاش در جهت ایجاد شرایط مناسب زندگی در آنها؛ احیای فرهنگ معماری و شهرسازی غنی گذشته کشور؛ جلوگیری از بروز ناهماهنگی‌های بصری و کارکردی در فضاها و فعالیت‌های شهری؛ افزایش تعاملات اجتماعی و کوشش در جهت تنظیم جریان حیات مدنی.

در ضوابط کلی نیز به لزوم توجه به بافت تاریخی شهر، رعایت ملاحظات محیط زیستی در انتخاب مصالح ساختمانی، همخوانی رنگ و بافت مصالح نما با بافت تاریخی شهر، عدم جواز تعدد و انباشت تابلوهای مصرف کاربری و... در هرچه انسانی‌تر شدن محیط شهری مدخلیت دارند.^۱

۴. تأملی در نتایج بحث

آنچه در این نوشتار آمد مدخلی برای ورود به بحثی کمتر پرداخته شده در ساحت حقوق است. از حیث مدخل بودن نیز مباحث آن به اشاره و تفصیل کمتر برگزار شده است. با این حال اهمیت این نوشته در به تصویر کشیدن جایگاه مسئله منظر و فضا در زیست شهری است. اگر غرض و غایت حقوق به صلح و سامان رساندن زیست جمعی باشد و تداوم حیات جمعی انسان بی آن ممکن نباشد، به پرسش گرفتن سابقه حقوق در تکلیفی که بر دوش کشیده، امری مشروع است. بدیهی است که اگر حقوق به شرایطی که ذیل آن می‌تواند غرض خود را محقق کند توجهی نداشته باشد در رسیدن به غایت خود شکست می‌خورد. «حق بر شهر» و تأملات دامنه‌داری که ذیل آن پیرامون شهر و جوانب مختلف حیات شهری عرضه شده است، در همین نقطه‌ای که حقوق شکست می‌خورد موضوعیت می‌یابد. انسان در نقطه اتصال و پیوند خیال خود با محل سکونت خود، با زیست جمعی و سکونتگاه خود از در امنیت و صلح درمی‌آید و این غایتی است که طرح حق بر شهر در نهایت دنبال می‌کند.

هانری لوفور و دیوید هاروی با نمودار ساختن بحران زوال‌ناپذیر سرمایه‌داری شکست آن در تداوم بخشی بر سلطه بر نیروی کار را امری حتمی‌الوقوع دانستند. در توضیح آنها حق بر شهر فراخوانی برای خروج از وضعیت انقیاد به‌منظور بازپس‌گیری شأن سیاسی مردم در شهر بود. حق بر شهر حقی همگانی نیست، بلکه به طبقه فرودست تعلق می‌گیرد، چراکه از اساس معنای آن برای این طبقه و توانمندسازی آن تولید شده است. با این حال این فراخوان باید تعلق و پیوند مردم با شهر را از نو تعریف کند. مردم تنها زمانی حاضر به تجمیع قدرت و مطالبه حق مشارکتشان برمی‌آیند که خود را در داستان و روایت شهر حاضر ببینند. در واقع هنگامی نیروی مردمی به جای میل به تخریب به سمت بازآفرینی شهر سوق می‌کند که صلح این نیرو با تکیه بر داستان شهر برقرار بماند.

داستان هر شهری را نمادها و فضای منحصر به فرد آن شهر که نقشی تعیین‌کننده در قوام بخشی به هویت مردم آن شهر ایفا می‌کند، می‌سازند و به پیش می‌برند. باید دانست که هر نوع خلاقیت و مشارکتی اگرچه بر قسمی امکان نوآوری دلالت می‌کند. اما این نوآوری تنها با تکیه بر معانی هویت‌ساز می‌تواند به نحوی کارآمد و غیرمخرب سامان پیدا کند. وضعیت بحرانی تجاری‌سازی شهرها فرصت تکیه بر این وجوه هویت‌ساز شهر را کم‌رنگ کرده است و انسان معنای شهروندی فعال در شهر را از دست می‌دهد. از این روی است که توجه به نقش فضا و منظر شهری در بازآفرینی هویت شهر و تأمین امنیت و بستر لازم برای زیست شهری مسالمت‌آمیز را فراهم می‌کند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. اسلامی، رضا؛ علیزادگان، فرانک (۱۳۹۹). حق بر شهر. تهران: شهر دانش.
۲. افروغ، عماد (۱۳۷۶). *فضا و نابرابری اجتماعی: مطالعه جدایی‌گزینی فضایی و تمرکز فقر در محله‌های مسکونی تهران*، رساله دکتری جامعه‌شناسی. تهران: رساله دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.
۳. آبیوگارد، رابرت (۱۴۰۱). *دموکراسی، قصه‌گویی و شهر پایدار در شنیدن شهر*. ترجمه نوید پورمحمد رضا، تهران: اطراف.
۴. امین‌زاده، بهناز (۱۳۹۴). *ارزش‌ها در طراحی منظر شهری (پایداری، زیبایی و هویت)*. تهران: دانشگاه تهران.
۵. باتلر، کریس (۱۳۹۹). *آنری لوفور، سیاست فضایی، زندگی روزمره و حق به شهر*. ترجمه نریمان جهان‌زاد، تهران: همشهری.
۶. بیات، مهناز؛ بالوی، مهدی (۱۳۹۶). *دولت حق‌نیاد (دفتر اول)*. تهران: مجد.
۷. پارکر، سیمون (۱۳۹۷). *نظریه شهری و تجربه شهری*. ترجمه حمیدرضا تلخابی و فرخنده آیین، تهران: تیسرا.
۸. ژلنیتس، آندره (۱۳۹۹). *فضا و نظریه اجتماعی*. (آیدین ترکمه، مترجم) تهران: علمی و فرهنگی.
۹. شارع‌پور، محمود (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی شهری*. تهران: سمت.
۱۰. شایگان، داریوش (۱۳۸۸). *افسون زندگی جدید (هویت چهل تکه و تفکر سیار)*. ترجمه فرزانه ولیانی، تهران: فرزانه روز.
۱۱. کاتبرت، الکساندر (۱۳۹۶). *شکل شهرها: اقتصاد سیاسی و طراحی شهری*. ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. لاگلین، مارتین (۱۳۹۵). *مبانی حقوق عمومی*. ترجمه محمد راسخ، تهران: نی.
۱۳. لوفور، هانری (۱۴۰۰). *مکتوباتی در باب شهر*. ترجمه ا. واقفی، تهران: همشهری.
۱۴. نهاماس، الکساندر (۱۳۹۹). *جایگاه زیبایی در عالم هنر*. ترجمه مسعود حسینی، تهران: ققنوس.
۱۵. هاروی، دیوید (۱۳۹۷). *تجربه شهری*. ترجمه عارف اقوامی‌مقدم، تهران: پژواک.
۱۶. هاروی، دیوید (۱۳۹۹). *از حق به شهر تا شهرهای شورشی*. ترجمه خسرو کلاتری و پرویز صداقت، تهران: آگه.
۱۷. هاروی، دیوید و مری فیلد، ا. (۱۳۹۲). *حق به شهر (ریشه‌های شهری بحران‌های مالی)*. ترجمه خسرو کلاتری، تهران: مهریستا.

ب) مقالات

۱۸. ادیب‌زاده، بهمن (۱۳۹۷). حق نظاره و حق جلوه در سیمای شهر اسلامی. نشریه صفا، ۸۰، ۶۸-۶۱.
۱۹. انصاری، باقر (۱۳۹۰). مبانی حقوق همبستگی. فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. (۴)، ۴۰-۲۱.

۲۰. حبیب‌نژاد، احمد؛ خسروی، احمد (۱۴۰۱). حق به شهر و امکان شناسایی آن در نظام حقوقی ایران. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی. ۵۲(۱)، ۱۶۳-۱۸۳.
۲۱. حبیبی، سید محسن (۱۳۷۸). جامعه مدنی و حیات شهری. هنرهای زیبا، ۷، ۲۱-۳۳.
۲۲. رهبری، لادن؛ شارع‌پور، محمود (۱۳۹۳). جنسیت و حق به شهر؛ آزمون نظریه لوفور در تهران. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۱۶-۱۴۱.
۲۳. کامیار، غلامرضا و دیگران (۱۴۰۱). حق بر شهر ایمن از منظر حقوق بشر و حقوق ایران. مجله پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. ۵۱(۵)، ۱۸۱-۲۰۲.
۲۴. کستری، نوئل؛ حاجی میرزایی، هومن (۱۳۹۹). مروری بر اندیشه دیوید هاروی. نشریه فضا و دیالکتیک، ۱۶.
۲۵. مارکوزه، پیتر (۱۳۹۵). حق (حقوق) چه کسی به چه شهری؟. نشریه اینترنتی فضا و دیالکتیک، ۱.
۲۶. واعظی، مهدی؛ علیمردانی، مسعود (۱۳۹۷). مفهوم هویت و رویکردی فلسفی به هویت و ماهیت شهر. باغ نظر، ۱.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Lefebvre, H. (1999). *The production of space* .D. N. Smith ,translation Blackwell.
2. Mathivet, C. (2010). *The Right to the City: Keys to Understanding the Proposal for Another City is Possible* .Cities for all, proposals and Experiences Towards the right to the city .santiago: Habitat International Coalition.
3. Prucell, M. (2002). *Excavating Lefebvre: The right to the city and its urban politics of the inhabitant* .GeoJournal.
4. Surgranyes, A. (2010) Cities for all: articulating the social-urban capacities .*Cities for all, Proposals and Experiences Towards the Right to the city* .Santiago: Habitat International Coalition.

B) Articles

5. scannel, l & ,gifford, r.(2010) Defining place attachment: A tripartite organizing framework .*Journal of environmental psychology*,30, p1-10.